دو فصل‌نامه علمی-تخصصی
مطالعات قرآن پژوهی نور وحی
س۸ ش۱۵ بهار و تابستان ۱۴۰۲
صفحات ۱۰۵ - ۱۳۴

Bi-Quarterly specialized-scholarly journal Of Quranic Studies Light of Revelation Vol.8, No. 15, Spring & Summer 2023 P 105 - 134

تحلیل ساختارهای نحوی قرآن کریم طبق نظریه «هم‌بستگی قرینه‌ها» مطالعه موردی: قرائن لفظی در سوره قدر

عیسی متقی زاده* کبری روشنفکر* کورش فریدونپور*

چکیده

قرآن کتاب آسمانی است که محققان بسیاری در انواع حوزه‌ها این کتاب را مورد بررسی قرار داده‌اند. از حوزه‌های مهم در فهم قرآن، بررسی ساختارهای نحوی آن است. محققان از طریق «اعراب» ساختارهای قرآنی را مورد بررسی قرار دادند و برای اثبات هریک از این ساختارها به اعراب تمسک جستند، اما در سال‌های اخیر برخی عوامل دیگری را برای اثبات ساختارهای نحوی ذکر کرده‌اند که تأثیرگذارترین آن‌ها تمام حسان بود. او در کتاب«اللغة العربیة معناها و مبناها» نظریه جدیدی را با عنوان «همبستگی قرینه‌ها» مطرح و ثابت کرد که با کمک قرائن مختلف می‌توان ساختارهای نحوی را اثبات کرد. قرائن لفظی طبق این نظریه در هشت حوزه: اعراب، رتبه، صیغه،

*. استاد گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه تربیت مدرس تهران/ ایران (نویسنده مسئول)
motaghizadeh@modares.ac.ir
*. استاد گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه تربیت مدرس تهران/ ایران
kroshan@modares.ac.ir
*. دانشجو کارشناسی ارشد آموزش زبان عربی دانشگاه تربیت مدرس تهران/ ایران
freydounpour@modares.ac.ir

مطابقت، ربط، تضام، ادات و نغمه قرار دارد. پژوهش حاضر با رویکردی توصیفی _ تحلیلی ساختارهای نحوی سوره قدر را طبق نظریه تمام حسان پیرامون قرائن لفظی مورد بررسی قرار داده و پس از بررسی این سوره به این نتیجه رسید که سه قرینه رتبه، تضام و ربط که هر سه در حوزه ترابط و تلازم قرار دارند بیشترین تأثیر را در اثبات ساختارهای نحوی دارند و نیز تضام به‌عنوان بزرگ‌ترین قرینه لفظی در کوچک‌ترین تا بزرگ‌ترین واژگان و ساختارها ورود دارد و به‌عنوان یک رابط ساختارها را با یکدیگر مرتبط می‌کند و نیز اعراب فقط در صورت ظهور تأثیر اصلی را داشت، همچنین مشخص شد که برای اثبات ساختار نحوی هرگز یک قرینه لفظی به‌تنهایی نمی‌تواند آن ساختار را اثبات کند و برای اثبات یک ساختار ضرورتاً به همبستگی این قرائن در کنار یکدیگر نیاز داریم.

واژگان کلیدی: ساختارهای نحوی، نظریه تمام حسان، هم‌بستگی قرینه‌ها، قرائن لفظی، سوره قدر.

مقدمه

بدون شک هر کلامی نا گریز بر چینش و نظم منظمی استوار است که ستون اصلی آن را تشکیل می‌دهد. جملاتی که هر یک از واژگان آن دارای معنا باشد ولی بر اساس نظم و ترتیب نباشد جملاتی مهمل و بی‌معنا خواهد بود. این چینش و نظم منطقی موجود در هر جمله و در هر زبان همان ساختارهای نحوی است که به کمک آن معنای جمله برای خواننده و شنونده روشن می‌شود و درک صحیح این ساختار باعث درک صحیح معنای جمله یا کلام می‌شود.

زبان عربی به نسبت زبان‌های دیگر دنیا از ساختارهای نحوی نسبتاً پیچیده‌تری برخوردار است و ازآنجاکه زبان قرآن و رسالت اسلام است، دانشمندان و زبان‌شناسان بسیاری در طول سال‌های متمادی بر قانون‌گذاری و تعیین ساختارهای نحوی قرآن و زبان عربی همت گماردند تا هرچند یک قدم بیشتر بر فهم دقیق معنای قرآن توسط فهم صحیح ساختارهای نحوی نائل آییم. دانشمندان علم نحو در طول این سال‌ها اصلی‌ترین کوشش خود را برای فهم ساختارهای نحوی پیرامون نظریه عامل متمرکز کردند و اعراب را ستون اصلی فهم ساختارهای نحوی و روابط بین کلمات معرفی کردند.

در میان پژوهشگران معاصر برخی به مخالفت با نظریه عامل و اعراب برخاسته‌اند و اعراب را جزئی از کل دانستند و بر این عقیده بودند که راه‌های دیگری برای فهم این ساختارها وجود دارد؛ دکتر تمام حسان به‌عنوان یک زبان‌شناس با دیدگاه زبان‌شناسی جدید، نحو عربی را مورد ارزیابی قرار داد و نظریه‌ای را با عنوان «همبستگی قرینه‌ها» ارائه داد که طبق این نظریه یک ساختار نحوی فقط از طریق اعراب شناخته نمی‌شود بلکه وجود قرائن و نشانه‌های مختلف لفظی و معنوی بر فهم آن ساختار تأثیر مستقیم دارند. این پژوهش با روشی توصیفی _ تحلیلی سعی دارد تا نظریه تمام حسان را پیرامون قرائن لفظی در سوره قدر بررسی کند و نقش قرائن مختلف لفظی را در این سوره اثبات کند.

مسئله پژوهش

طبق بررسی‌های موجود در کتب نحوی و اعرابی پیرامون قرآن کریم، شاهد آن بودیم که دانشمندان و محققان در اثبات یک ساختار نحوی ابتدای امر فقط به اعراب اهتمام داشتند و نیز در مرحله بعد باوجود معنا یک ساختار را مشخص می‌کردند؛ وقتی

واژگان و ساختارهای نحوی موجود در آیات سوره قدر را مشاهده می‌کنیم متوجه واژگان و ساختارهایی می‌شویم که اعراب در آن‌ها نقشی ندارد و این پژوهش قصد دارد بدون ورود به عرصه معنا و طبق نظریه قرائن لفظی تمام حسان ساختارهای نحوی موجود در سوره قدر را شناسایی و به وسیله قرائن مختلف لفظی آن‌ها را اثبات کند و به سؤالات پژوهش پاسخ دهد:

۱.کدام‌یک از قرائن لفظی در سوره قدر وجود دارد؟

۲.چگونه می‌توان به کمک قرائن لفظی یک ساختار نحوی را در سوره قدر اثبات کرد؟.

پژوهش‌های پیشین

نظریه تضافر قرائن تمام حسان در سال‌های اخیر بسیار مورد توجه و برای آموزش زبان عربی و تدریس نحو عربی مورد استفاده قرار گرفته است. آنچه از پژوهش‌ها که مرتبت با پژوهش حاضر است به شرح زیر است:

مقاله با عنوان «*دراسة المحاولات التيسيرية في النحو العربي عند المحدثين*» (۱۳۸۹). عیسی متقی‌زاده؛ نویسنده در این مقاله آراء مختلف محققان و دانشمندان مختلف نحوی ازجمله ابراهیم مصطفی، شوقی ضیف و تمام حسان را مورد بررسی قرا داده، و در نتیجه بیان کرده است که تلاش‌های مصطفی نوعی تقلید است اما تمام حسان نوآوری در آسان‌سازی با تکیه بر آراء پیشینیان را دارد. تکیه اصلی این مقاله پیرامون آسان‌سازی است که نویسنده آسان‌سازی، با تکیه بر نظریات این محققان را نوعی جهش علمی و نظری در نحو عربی می‌داند. این مقاله آسان‌سازی را مورد بررسی قرار داده و نگاهی کوتاه به تضافر قرائن تمام حسان داشته است.

مقاله با عنوان «*محاولة تمام حسان التجديدية فی اللغة العربية معناها و مبناها دراسة نظرية تضافر القرائن*» (۱۳۹۷). عیسی متقی زاده؛ نویسنده در این مقاله نظریه تضافر قرائن تمام حسان را به طور کامل ذکر کرده و قرائن لفظی و معنوی را توضیح داده و آن‌ها را در پژوهش‌های زبانی مورد بررسی قرار داده و در قسمت نتایج بیان کرده است که این نظریه برای بازسازی آموزش نحو عربی بسیار مفید است، خصوصاً قرینه معنوی که معنا را مورد بررسی قرار می‌دهد و در آخر بیان می‌کند که این نظریه می‌تواند خواننده را به فهم معنای مورد قصد متن به‌صورت دقیق راهنمایی کند. این مقاله نگاه جامعی به نظریه تضافر قرائن داشته و از جهت بررسی قرائن با پژوهش حاضر همسو است اما اثر این قرینه‌ها و قرینه لفظی را در فهم ساختارهای نحوی قرآن مورد بررسی قرار نداده است.

ساختارهای نحوی

هر زبانی برای آنکه فهمیده شود و معنای خود را از درون آواهای گویشوران آن بیرون آورد نیاز به ساختارهای نحوی دارد. منظور از ساختارهای نحوی عناصر دستور زبان از دیدگاه نحو است درواقع در ساختارهای نحوی حالات دستوری و روابط بین آن‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد و فرایندی است که هر جمله در زبان برحسب آن شناخته می‌شود و دارای اصول به خصوصی است (چامسکی،۱۳۷٤: ۹). به‌عبارت‌دیگر ساختارهای نحوی رابط میان ساختارهای آوایی و معنایی است یعنی از طریق ساختارهای نحوی است که ما می‌توانیم به معنای دقیق و مورد انتظار برسیم.

همان‌طور که گفتیم ما از واج به کلمه و از کلمه به جمله می‌رسیم؛ چامسکی سه سطح را برای ساختارهای نحوی در نظر گرفت: ۱. سطح واج‌ها که تعیین‌کننده

ساختارهای آوایی و واژگانی قابل قبول هستند. ۲. سطح ساختارهای گروهی* که تعیین‌کننده گروه‌های سازه‌ای هستند. ۳. سطح گشتاری که تعیین‌کننده ساخت جملات دستوری صحیح است (وینسون،۱۳۹۸: ۲۷)؛ پس در نتیجه ساختارهای نحوی مجموعه منظمی از واحدهای زبانی است که نحوه قرار گرفتن آن‌ها کنار هم باید به گونه باشد که واحدهای بزرگ‌تری مانند جمله یا گروه‌های اسمی ساخته شود (لوراگی و پارودی،۱۳۹۷: ۱۵۵). این ساختارهای نحوی رابطه مستقیم با معنا و هدف گوینده دارند.

قرینه در لفظ و اصطلاح

قَرَنَ در اصل معنای لغوی خود را از ریشه (قرن) گرفته است که به معنای پیوست دادن و جمع کردن دو چیز با یکدیگر است یعنی: قَرَنَ الشئ بالشئ؛ یعنی دو چیز را به هم پیوست داد(أنیس،۱۳۹۲: ۱۵٦۹) و رازی در مختارالصحاح، قَرَنَ را وصل بین دو موضوع و دو شئ می‌داند و دراین‌باره می‌نویسد:« وَقَرَنَ الشئ بالشئ وصله به بابه و نصر»(رازی،۱۹۹۰: ۲۲٤) پس «قَرَنَ» در لغت معنای اشتراک و وصل بین دو چیز است و ترابط میان آن‌ها را بیان می‌کند.

قرینه در اصطلاح آن چیزی است که ما را به مطلوب و مقصود راهنمایی می‌کند(شریف جرجانی،۱۹۸۵: ۱۸۲) پس قرینه با معنای معجمی خود ارتباط نزدیکی دارد و هر دو آن‌ها بر مصاحبت، ملازمت و وصول به مقصود اشاره دارند(متقی‌زاده،۱۳۹۷: ۹٦). در نتیجه، قرائن آن دسته از ابزارها و نوشته‌ها و گفته‌هایی است که بدون کمک

*Phrase structure

آن‌ها هرگز نمی‌توان به معنای اصلی یک ساختار نحوی دست پیدا کرد زیـرا ماننـد یـک الصاق کننده ساختارها را به یکدیگر وصل می‌کند و ملازمت را بین آن‌ها ایجاد می‌کند.

قرائن و انواع آن

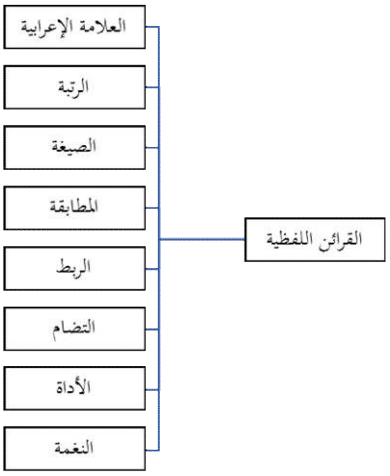
تمام حسان نحو را پژوهش درباره روابط بین کلمات درون یک متن می‌دانـد و بـر این باور است که این رابطه موجود میان ساختارهای نحوی است که معنا را می‌رسـاند و نوع ساختارهای را مشخص می‌کند(حسان،۱۹۹٤: ۱۹۲) به‌طوری‌که یک کلمـه خـارج از چهارچوب مشخص‌شده هیچ معنایی ندارد و فقط در قالب ساختار نحوی معنـادار مـی-شود. دکتر تمام حسان آراء نحویان پیشـین را مـورد نقـد قـرار مـی‌دهـد، خصوصـاً آراء بصری‌ها در تقسیم کلمات(متقی‌زاده،۱۳۸۹: ۱۲۲) این مـورد بیـانگر آن اسـت کـه تمـام حسان باوجود پایه‌ریزی نظریه قرائن طبق اصـل اصـول نحـو؛ مخالفـت خـود را بـا آراء مختلف نیز بیان کرده است.

طبق نظریه تمام حسان راه رسیدن به معنای صحیح ساختارهای نحـوی اسـتفاده از قرینه‌ها است؛ یعنی نشانه‌هـایی در مـتن وجـود دارد کـه بـه کمـک آن‌هـا مـی‌تـوان بـه ساختارهای نحوی دست پیدا کرد(حسان،۱۹۹٤م: ۱۸۹) قرائن و نشانه‌های موجود بـرای رسیدن به ساختارهای نحوی به سه دسته کلی تقسیم می‌شود: قرائن مادی، قـرائن عقلـی و قرینه تعلیق؛ اما قرینه مادی و عقلی از حوزه متن خارج است زیرا به فضای گفتمـان و خود گوینده توجه دارد(حسان،۱۹۹٤م: ۱۸۹) اما قرینه تعلیق آن دسته از قرائنی است کـه ما در علم نحو و انواع متون به آن‌هـا احتیـاج داریـم. تعلیـق عبـارت اسـت از تعامـل و ارتباط بین دلالت الفاظ و معنـای نحـوی آن‌هـا در ذهـن کـه از طریـق آن ربـط بـین آن دلالت‌ها پدید می‌آید(حمیده،۱۳۹٤: ۲۹) یعنی رابطه میان الفاظ همان تعلیق است.

قرائن معنوی آن دسته از قرائنی هستند که بـه توسـط اسـتخدام آن‌هـا خواننـده بـه معنای معین در یک متن می‌رسد. قـرائن معنـوی سـیاقات و روابـط موجـود در مـتن را بازگو می‌کند و از حیث روابـط سـاختارها را مرزبنـدی مـی‌کنـد (حسـان،۱۹۹٤م: ۱۹۱) به‌عبارت‌دیگر تکیه اصلی این قرائن روابط اسنادی میان مسند و مسـندإلیه، مبتـدا و خبـر و فعل و فاعل است و نیز درباره اختصاص معانی است که هـر کـدام قرینـه مـورد نظـر خود را دارد(حسان،۱۹۹٤: ۱۹٤). قرائن معنوی در حوزه‌های دیگـر نیـز وجـود دارد کـه مورد بحث این پژوهش نیست اما پرواضح است که قرائن معنوی هرگز نمی‌توانند اصـل ساختارهای نحوی را مشخص کنند و بـرای فهـم دقیـق آن‌هـا نیازمنـد قـرائن لفظـی‌ای هستیم که مهم‌ترین آن‌ها اعراب و تضام است.

قرائن لفظی آن دسته از قرائنی است کـه در قالـب لفـظ می‌آیـد و بـه کمـک آن‌هـا می‌توان معنای اصلی ساختارهای نحوی را مشخص کـرد تمـام حسـان هشـت مـورد از قرائن را ذیل قرائن لفظی ذکر کرده است(حسان،۱۹۹٤م: ۲۰۵).

شکل(۱): قرائن لفظی در نظریه تمام حسان

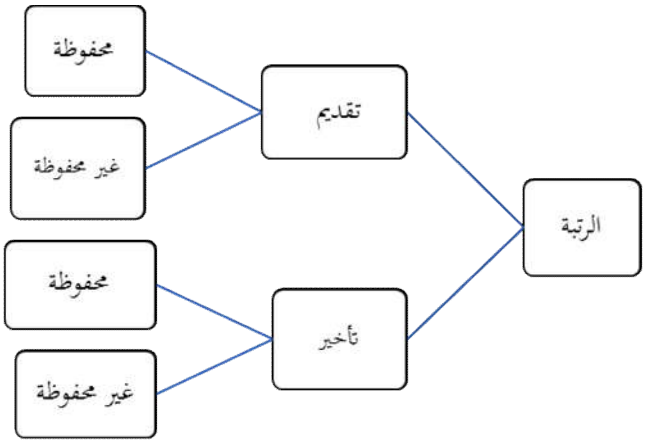


۱.علامت‌های اعرابی: علائم اعرابی بزرگ‌ترین قرینه لفظی برای فهم ساختارهای نحوی است که بیشتر نحوی‌ها بر آن تکیه دارند. نحوی‌ها اعراب را تغیری می‌دانند که به آخر کلمات الحاق می‌شود(سامرائی، ١٤٣٤ق: ٢٠/١) البته این نکته نیز حائز اهمیت است که علامت‌های اعرابی همیشه نمی‌توانند راه اصلی برای فهم ساختارهای نحوی باشند زیرا ما اعراب‌های مختلف نیابی و تقدیری را نیز در جمله داریم؛ ابن‌هشام دراین‌باره می‌گوید:« اولین چیزی که بر تحلیلگر لازم است این است که معنای واژه یا گروهی را که اعراب می‌کند،بفهمد»(انصاری، ١٣٨٤: ٥٢٧/٢) از این تعریف مشخص می‌شود که صرف دانستن اعراب، نمی‌تواند ساختار نحوی را اثبات کند.

حرکت علامت‌های اعرابی جزئی از کل قرینه اعراب است و اصل اعراب به دو دسته علائم و محل تقسیم می‌شود. تمام حسان بر این باور است که علائم اعرابی به‌تنهایی نمی‌توانند ساختارهای نحوی را مشخص کنند و ما برای فهم دقیق، ناگریز به قرائن مختلف دیگر احتیاج داریم(حسان،١٩٩٤م: ٢٠٧). یعنی حتی اگر اعراب ما در علامت نیز ظهور پیدا کند بازهم برای فهم ساختار، قرائن دیگری را احتیاج داریم مانند دو جمله: « رَجَعَ مَحَمَدٌ»، «مَحَمَدٌ رَجَعَ» هر دو کلمه «محمد» در دو جمله مرفوع هستند ولی در اولی فاعل و در دومی مبتدا است.

۲. **رتبه**: رتبه آن چیزی است که عبدالقاهر جرجانی در کتاب خود از آن به‌عنوان «الترتیب» یاد می‌کند. قرینه رتبه از قرائن مهمی است که ما برای شناسایی معنای نحوی و نیز تشخیص کلماتی خاص به آن نیاز داریم. به‌عنوان مثال در جمله «ضَرَبَ موسی عیسی» در این جمله هیچ‌گونه علائم اعرابی برای فهم فاعل وجود ندارد و همچنین هر دو اسم علم و انجام دهنده کار می‌توانند باشند؛ پس به قرینه رتبه که فعل و فاعل

همیشه در کنار هم هستند کلمه «موسی» فاعل این جمله و مسندالیه است. رتبه در زبان عربی به دو دسته اصلی تقسیم می‌شود(حسان،۱۹۹٤م: ۲۰۷).



شکل(۲): انواع رتبه در قرائن لفظی

همان‌طور که از شکل(۲) مشخص است، بین حرف جر و مجرور و بین مبتدا و خبر از نظر رتبه فرق است؛ و غیر محفوظ به معنای تقدیم و تأخیر بر حسب معناست و محفوظ به معنای عدم تغییر است (حسان،۲۰۰۰م: ۸۳) چراکه هرگز نمی‌توان ابتدا مجرور را ذکر کرد سپس حرف جر را اما در بحث مبتدا و خبر، گاهی خبر با شروطی می‌تواند مقدم بر مبتدا شود.

نمی‌توان گفت: ذَهَبتُ المدرسةِ إلی

می‌توان گفت: عندی مالٌ

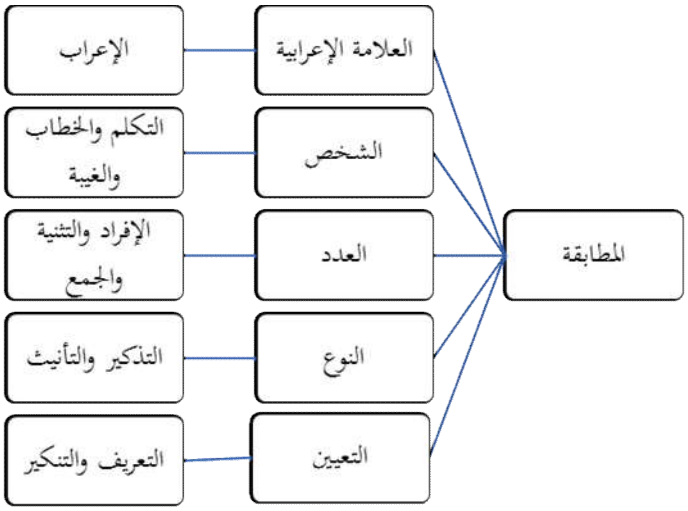
بحث رتبه در علم بلاغت در حوزه «تقدیم و تأخیر» است، و به گفته بلاغیون بزرگ‌ترین علت تقدیم اهتمام ورزیدن به مقدم است زیرا تأکید قوی‌تری دارد(تفتازانی،

۱۳۹۵: ٤١٧/١) به عبارت دیگر رتبه در مقام و معنای تأکید گاهی از اصل خود خارج می‌شود.

۳. **صیغه:** صیغه درواقع همان مبنای ساختاری کلمه است که در فهم اولیه معنا و ساختار نحوی مؤثر است(حسان،١٩٩٤م: ٢١٠). به‌عنوان مثال مصدر در ساختارهای نحوی زبان عربی در جایگاه مفاعیل به‌خصوص مفعول مطلق و مفعول له قرار می‌گیرد؛ یا اگر بخواهیم به‌صورت گسترده‌تر به این موضوع نگاه کنیم، فاعل، نائب فاعل، مبتدا در ساختارهای اسمی هستند و واضح است که ساختارهای فعلی هرگز نمی‌توانند در جایگاه مبتدا قرار گیرند. عکاشه دراین‌باره می‌گوید«هریک از ساختارها علاوه بر نقش ترکیبی‌شان، دلالتی دارند. نوع ساختار به معنای موردنظر بستگی دارد. متکلم در ساختار مکالمه اشتقاقات صرفی مختلفی را به کار می‌برد»(عکاشه،١٣٩٦: ٦٧) یعنی اگر متکلم اسمی را بر وزن فاعل می‌گوید؛ آن به معنای انجام دهنده کار است.

به‌عنوان مثال در جمله: «ضَرَبَ زیدُ عمراً ضرباً شدیداً» کلمه «ضرباً» منصوب است و دال بر مفعولات می‌کند و از آنجا که صیغه ساختاری آن مصدر است پس یا مفعول مطلق یا مفعول له است، و به قرینه تبعیه بعدی آن که نوع آن را مشخص کرده متوجه می شویم مفعول مطلق نوعی است.

٤. **مطابقت:** مطابقت درواقع همان تابع در علم نحو و است و در تعریف آن بر یکسان بودن یک اسم با ماقبل خود به‌طور یکسان تأکید داشتند که در تعریف کلی می-توان تابع را مطابقت یک اسم با اسم قبل از خود در برخی حالات است(ابن‌عقیل، ۱۳۹۷: ۳۰۸/۱). پس قرینه مطابقت آن قرینه‌ای است که در پنج مورد لفظی کاربرد دارد:



شکل(۳): حوزه‌های مطابقت در قرائن لفظی

به‌عنوان مثال در جمله: «ذَهَبتُ إلى المدينةِ الكَبيرةِ» در ترکیب دو کلمه «المدينة الكبيرة» چهار مورد مطابقهٔ برای فهم ساختارهای نحوی وجود دارد.

علامت اعرابی: هر دو آن‌ها مجرور هستند

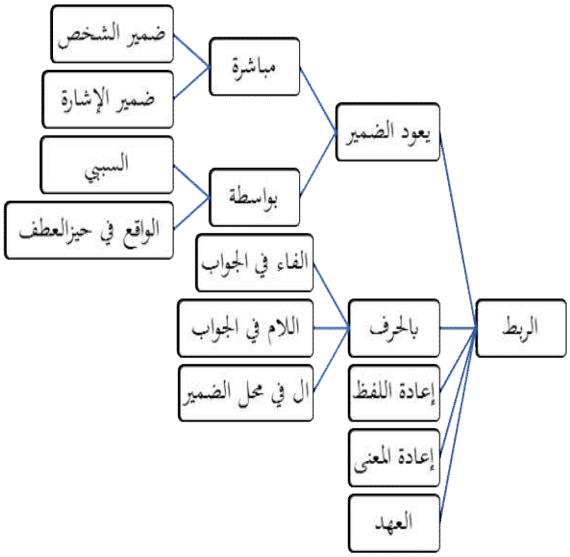
عدد: هر دو مفرد هستند

نوع: هر دو مؤنث هستند

تعیین: هر دو معرف به الـ هستند

پس طبق قرینه مطابقت مشخص می‌شود رابطه بین این دو کلمه، رابطه توصیفی است.

۵. ربط: ربط قرینه لفظی است که اتصال بین دو مترابط را تعیین می‌کند و حلقه وصل دو موضوع است مانند ضمیر در صله موصول و منعوت و....(حسان،۱۹۹٤م: ۲۱۳) ربط در بیشتر موارد با ضمیر اتفاق می‌افتد.

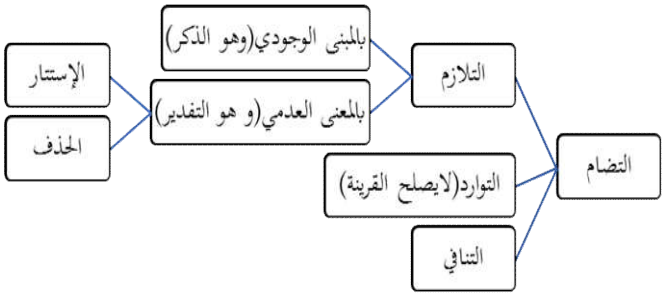


شکل(٤): روابط بین توابع در قرائن لفظی

در شکل (٤) مشخص شد که حروف و.... نیز می‌توانند رابط باشند؛ به‌عنوان مثال در جمله «هذا الرجل الذی اعرفه» واضح است که ضمیر «ـه» بازگشت به «الرجل» دارد و اینجا قرینه ربط به ضمیر به ما در فهم ساختاری کمک می‌کند که رابطه بین «الرجل» و «ـه» همان موصولی است.

٦. **تضام**: تضام در معنای لغوی خود یعنی مرتبط کردن دو چیز باهم و در اصطلاح یعنی الزام ضروری رابطه دو عنصر، نجار دراین‌باره می‌نویسد:«هو استلزام عنصرین لغویین أو أکثر استلزاماً ضروریا، أو هو ترابط الأفقی الطبیعی ما بین الکلمات أو رفقة الکلمة»(نجار،۲۰۰۰: ۱۰۵)پس تضام بزرگ‌ترین قرینه در قرائن لفظی است که عدم وجود آن مانعی برای فهم ساختارهای نحوی است زیرا رابطه اصلی و پیوند تمامی کلمات در یک ساختار توسط تضام انجام می‌شود پس وجود یکی کلمه و کلمات

مختلف در جمله بدون وجود تضام ممکن نیست و تضام چون چسبی مبانی واژگان را به یکدیگر ملحق می‌کند(حسان،۲۰۰۰م: ۸۰) البته ظهور اصلی تضام در جمله در حوزه ذکر و حذف است که در حوزه ذکر در مورد علت وجود واژه و نیز اختصاص معنایی آن بحث می‌شود و در حوزه حذف در مورد رابطه قرائن موجود در جمله با واژه حذف شده بحث می‌شود(نجار،۲۰۰۰م: ۱۰۸) که در صورتی کلی تضام مهم‌ترین قرینه در یک متن و ساختار نحوی است و در سه حوزه اصلی وجود دارد:



شکل(۵): انواع تضام در قرائن لفظی

همان‌طور که گفتیم تلازم به معنی ذکر و حذف است و توارد نیز به معنای تقدیم و تأخیر و جایگاه کلمه است و تنافی نیز آن دسته از قرائنی است که با دیدن آن‌ها منتظر اکمال معنا هستیم(حسان،۱۹۹٤م: ۲۲۱)به‌عنوان مثال: ذو العلم؛ رابطه بین مضاف و مضاف الیه از نوع تضام است زیرا هر کدام معنای مستقل اما بدون هم بی‌معنا می‌شوند.

۷. **ادات**: ادات در واقع همان حروف هستند که به کمک آن‌ها می‌توانیم ساختار نحوی موردنظر را بیابیم. ادات در اصل وضع خود دو نوع هستند: نوعی که بر سر جمله داخل می‌شود و نوعی که بر سر واژگان داخل می‌شود که رتبه هر دو آن‌ها غالباً تقدم است(حسان،۱۹۹٤م: ۲۲٤). به‌عنوان مثال در دو جمله:

فهمتُ الشَّرح

فهمتُ و الشَّرحَ

«و» در جمله دوم قرینه‌ای است برای فهم ساختار نحوی مفعول معه.

۸. **نغمه**: قرینه نغمه تا حد بسیار بالایی در آواشناسی گنجانده می‌شود، نغمه قرینه لفظی است که نوع گفتار ما را مشخص می‌کند و این گفتار بر معنای دلالی جمله مؤثر است. صوت و نغمه بیشتر تحت تأثیر علامت‌های ترقیم در یک متن است و نیز نوع گویش ما بر معناها دلالت می‌کند پس صوت و نغمه نشان‌دهنده معنای کاربردی یک جمله است(حسان،۱۹۹٤م: ۲۲۷). به‌عنوان مثال در دو جمله زیر نوع گفتار مشخص‌کننده معنای اصلی است:

هَل جاءَ زیدٌ؟

هَل جاءَ زیدٌ!!؟

در جمله اول ما فقط قصدمان پرسیدن سؤال است و در جمله دوم قصدمان تعجب از آمدن زید است، پس نوع گفتار ما قرینه لفظی است که می‌تواند بر معنای ساختاری دلالت داشته باشد.

تحلیل ساختارهای نحوی سوره قدر براساس قرائن لفظی

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ﴾

اولین کلمه در این آیه «إنّا» است که خود ادغام‌شده‌ی کلمات «إنّ» و «نا» است. طبق نظریه تمام حسان قرائن لفظی مختلف برفهم معانی یک ساختار تأثیر دارند و اکتفا به علائم اعرابی ما را در فهم معنا دچار سرگردانی می‌کند.

«إنَّ» از حروف مشبهۀ بالفعل است و چون حرف محسوب می‌شود پس قرینه اعراب در فهم این ساختار بی‌تأثیر است زیرا حروف مبنی و اعراب در واژگان معرب کاربرد دارد. اولین قرینه‌ای که حرف بودن و تأکیدی بودن «إنَّ» را مشخص می‌کند، رتبه است زیرا «إنَّ» از حروف تأکیدی است و حروف تأکیدی از جهت رتبه صدارت طلب هستند و در ابتدای جمله قرار می‌گیرند.

قرینه بعدی تضام است با استفاده از قرینه تضام متوجه می‌شویم که «إنَّ» حرف مشبهۀ بالفعل است زیرا حرف تأکیدی «إنَّ» بر سر جمله اسمیه می‌آید و اسمیه بودن جمله را نیز مشخص می‌کند. قرینه بعدی ادات است؛ از آنجایی که این کلمه جزء حروف است پس ادات به حساب می‌آید و ادات تأکیدی که بر اسم داخل می‌شوند، صدارت طلب هستند و در آخر قرینه نغمه مشخص می‌کند این حرف و جمله دارای تأکید است زیرا ما با تشدید آن را می‌خوانیم و این شدت در لفظ، بر شدت در معنا نیز اثرگذار است.

از آنجا که «إنَّ» جزء حروف مشبهۀ بالفعل است به اسمی احتیاج دارد که پس از خود بیاید پس رتبه‌ی «نا» مشخص می‌کند که «نا» اسم حروف مشبهۀ بالفعل است زیرا پس‌ازآن قرار دارد و اسم حروف مشبهۀ بالفعل از جهت رتبه پس از ادات آن ذکر می‌شود. و در آخر با کمک قرینه تضام متوجه می‌شویم که «إنَّ» برای رفع ابهام خود نیازمند ذکر یک اسم است تا معنای خود را کامل کند.

از دیدگاه رتبه کلمه «أنزَلَ» که پس از اسم آمده است، خبر به حساب می‌آید و فعل در حروف مشبهۀ بالفعل خبر برای آن به حساب می‌آید و از جهت رتبه پس از ادات و اسم آن ذکر می‌گردد. قرینه صیغه در این کلمه بسیار بارز است زیرا «أنزَلَ» بر

وزن أفعَلَ است که ساختار زمانی فعل ماضی را تشکیل می‌دهد و این قرینه مشخص می‌کند که «أنزَلَ» ضرورتاً خبر به حساب می‌آید.

قرینه بعدی برای فهم ساختار «أنزَلَ»، ربط است. قرینه ربط مشخص می‌کند که بین «نا» و «أنزَلَ» رابطه‌ای وجود دارد که این دو کلمه را به یکدیگر متصل می‌کند و این ربط همان ضمیر «نا» در «أنزَلنا» است که بازگشت به «نا» در «إنّا» را دارد. و نیز قرینه تضام که مهم‌ترین قرینه است مشخص می‌کند که «أنزَلَ» ذکر است تا ابهام ما قبل خود را برطرف کند و خبر «أنَّ» و «نا» را بیان کند؛ به عبارت دیگر وقتی می‌گوییم: «همانا ما.....» شنونده منتظر یک خبری است تا رابطه‌ی خود را با فاعل «نا» برقرار کند و یک ساختار معنایی را به شنونده برساند.

کلمه «نا» در «أنزَلنا» درست مانند «نا» در «إنَّ» است و با کمک همان قرائن مشخص می‌کند که فاعل و انجام‌دهنده کار است به اضافه آنکه مطابقت هردو ضمیر نشان از ارتباط آن‌ها با یکدیگر می‌دهد. کلمه «ه» در این آیه مفعول‌به است؛ پرواضح است که هیچ علامت اعرابی برای مفعول بودن این کلمه وجود ندارد زیرا مفعول منصوب است اما «ه» مبنی و اعراب ظاهری ندارد. مهم‌ترین قرینه برای مفعول‌به بودن آن رتبه است زیرا طبق اصل قوانین نحوی پس از فعل متعدی و فاعل وجوباً مفعولی نیاز است اما رتبه‌ی این قرینه از نوع غیر محفوظ است یعنی الزاماً این ساختار بدین ترتیب نیست و امکان جابه‌جایی آن وجود دارد لذا قرینه‌ای برای مقدم شدن مفعول در این ساختار وجود ندارد. و در آخر قرینه‌ی تضام است که مشخص می‌کند فعل «أنزَلنا» برای تکمیل معنای خود نیازمند ذکر اسمی است تا ابهام را از آن برطرف کند و این رافع ابهام پس از فعل و فاعل همان مفعول‌به است.

کلمه «فی» در زبان عربی باید با کلمه بعد از خود مورد ارزیابی قرار بگیرد زیرا حروف به‌تنهایی هیچ معنایی را نمی‌رساند، پس درنتیجه بررسی پیرامون «فی لیلۀ» انجام می‌شود. کلمه «لیلۀ» مجرور است اما قرینه اعراب به‌تنهایی برای مجرور بودن «لیلۀ» کافی نیست؛ قرینه بعدی رتبه است که در این مورد رتبه از نوع محفوظ است یعنی هرگز بین «فی» و کلمه مابعدش فاصله‌ای نمی‌افتد، پس کلمه پس از فی مجرور است زیرا حرف جر از جهت رتبه نیازمند مجروری پس از خود است.

قرینه بعدی آن صیغه است؛ کلمه «لیلۀ» در ساختار اسمی قرار دارد با این حال که جامد است اما وجوباً مشخص است که انجام دهنده یا خبر نیست؛ پس از آن تضام قرار دارد که ذکر یک مجرور را پس از حرف «فی» ضروری می‌داند و نیز رابطه بین «فی» و «لیلۀ» از نوع جری است و در آخر قرینه ادات قرار دارد که مشخص می‌کند کلمه «فی» جزء ادوات صدارت طلب است که بر اسم داخل می‌شود فلذا این ترکیب، جار و مجروری است.

کلمه «القَدر» در این آیه مجرور است و از اعراب آن مشخص است که جزء ساختارهای مجروری است لذا اولین قرینه‌ی دال بر مضاف إلیه بودن آن مجرور بودن آن است. قرینه رتبه در این ساختار از نوع محفوظ است یعنی هر مضافی وجوباً به یک مضاف إلیه پس از خود احتیاج دارد لذا از جهت رتبه القَدر» باید مضاف إلیه باشد. قرینه صیغه نیز در این ساختار دال بر آن دارد که «القَدر» مبنای اسمی دارد فلذا فعل نیست و در آخر به قرینه تضام می‌رسیم که وجوب مضاف إلیه را برای مضاف بیان می‌کند و اگر مضاف برای ما عیان شد باید دنبال مضاف إلیه باشیم.

قرینه / کلمه	اعراب	رتبه	صیغه	مطابقت	ربط	تضام	ادات	نغمه
إنَّ		✓				✓	✓	✓
نا		✓	✓	✓		✓		
أنزَلَ		✓	✓		✓	✓		
نا		✓		✓		✓		
ه		✓				✓		
فی		✓				✓	✓	
لیلة	✓	✓	✓			✓	✓	
القَدر	✓	✓	✓			✓		
جمع	۲	۸	٤	۲	۱	۸	۳	۱

جدول(۱) گستردگی قرائن لفظی در آیه اول سوره قدر

﴿وَمَا أَدْرَاکَ مَا لَیْلَةُ الْقَدْرِ﴾

«وَ» کلمه تک حرفی است که ساختار حرف دارد و تنها قرینه‌ای که بر حرف بودن آن اشاره دارد قرینه ادات است زیرا «وَ» جزء حروفی است که هم بر جمله و هم بر مفردات داخل می‌شود و همچنین از منظر رتبه نیز صدارت طلب است و هرگز بعد از معطوف خود نمی‌آید.

کلمه «ما» جزء موارد دشوار است؛ از دیدگاه تمام حسان آنچه نظریه تضافر قرائن را تقویت می‌کند زمانی است که یک مبنای واحد برای معانی مختلف داریم(حسان،۱۹۹٤م: ۱۸۰) یعنی لفظی واحد اما دلالت‌ها مختلف باشد؛ کلمه «ما» در این آیه همان است زیرا مبنا واحد است و انواع مختلفی دارد: مصدری، استفهامی، نکره، نفی و..... حال با نظریه قرائن لفظی اثبات می‌شود که این کلمه «ما» استفهامی است. از نظر اعراب هیچ علامتی برای استفهامی بودن این کلمه وجود ندارد اما رتبه به ما نشان می‌دهد که «ما» در ابتدای جمله قرار گرفته است و صدارت طلب است پس یا استفهامی است یا نفی زیرا قرینه‌ای از رتبه برای مصدری یا موصول بودن و..... وجود ندارد. قرینه بعد تضام است که نشان می‌دهد فعل پس از آن ذکر شده است و نیز هیچ حرفی قبل از «ما» وجود ندارد پس دوباره استفهامی و منفی بودن آن اثبات می‌شود. و آخرین قرینه که در این مورد ظهور بسیار بالایی دارد، نغمه است زیرا نوع خواندن مشخص می‌کند که این «ما» استفهامی است یا منفی که این بستگی به خواننده دارد. که علما و مفسران متفق القول بر استفهام خواندن آن تأکید دارند(درویش، ۱۳۹۳: ۳٦۹/۸).

کلمه «أدراکَ» خود از فعل «أدری» و مفعول به «کَ» تشکیل شده است. پرواضح است که اعراب در فهمیدن ساختار هیچ یک از این دو کلمه نقشی ندارد؛ حال رتبه مشخص می‌کند که «أدری» فعل است، زیرا پس از «ما» استفهامی یا اسم می‌آید یا فعل، و نیز «کَ» در این مورد بسیار مشهود است؛ «کَ» ضمیر متصل منصوبی است و در اینجا رتبتاً بعد از فعل آمده است پس یقیناً مفعول به است، زیرا اتصال یک ضمیر منصوبی به فعل یعنی مفعول بودن آن. قرینه صیغه بر فعل بودن «أدری» دلالت می‌کند زیرا بر مبنای فعلی است، پس «أدری» مانند «أنزل» است و از همان قرائن شناخته می‌شود. «أدری» فعلی است که فاعل آن مستتر است و طبق قرینه تضام هر حذفی علتی می‌خواهد.

کلمه «ما» نیز مانند ابتدای آیه استفهامی و مبتدا است و با همان قرائن مشخص می‌شود و «لیلهٔ» نیز مانند آیه اول است با این تفاوت که علامت اعرابی آن دال بر خبر بودن آن می‌کند و قرینه تضام نیز بر خبر بودن آن نقش دارد. زمانی که فعل «أدری» ترجمه می‌شود نیاز به دو مفعول در آن احساس می‌شود یعنی چه کسی می‌داند؟ چی چیزی می‌داند؟ پس «واو» حرف عطف و«ما» اسم استفهام در محل رفع مبتدأ و جمله‌ی «أدراک» خبر و«ما» اسم استفهام در محل رفع مبتدأ و«لیلهٔ القدر» خبر «ما» و جمله‌ای که استفهام است، سدّت مسدّ مفعول دوم است.

قرینه / کلمه	اعراب	رتبه	صیغه	مطابقت	ربط	تضام	ادات	نغمه
وَ		✓					✓	
ما		✓			✓	✓		✓
أدرا		✓	✓		✓	✓		
أنتَ(مستتر)		✓		✓	✓	✓		
ک		✓		✓	✓	✓		
ما		✓			✓	✓		✓
لیلهٔ	✓	✓	✓		✓	✓		
القَدر	✓	✓	✓			✓		
جمله اسمیه آخر		✓			✓	✓		
جمع	۲	۹	۳	۲	۷	۹	۱	۲

جدول(۲) گستردگی قرائن لفظی در آیه دوم سوره قدر

﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾

ابتدای آیه سوم کلمه «لیلهٔ» مبتدا است و «القدر» مضاف إلیه است مانند آیه قبل و از همان قرائن شناخته می‌شود. اما کلمه «خیرٌ» که در این آیه خبر است؛ اولین قرینه آن اعراب است که مشخص می‌کند این کلمه جزء مرفوعات است و قرینه رتبه نیز مشخص می‌کند که خبر رتبتاً پس از مبتدا ذکر می‌شود و قرینه صیغه نیز دال بر این دارد که این یک ساختار اسمی است و خبر ما از نوع مفرد است و قرینه ربط به‌صورت اعاده معنا در این آیه وجود دارد یعنی شب قدر همان خیر است و خیر همان شب قدر است، و نیز قرینه تضام به‌عنوان ذکر خبر برای مبتدا و وجود رابطه اسنادی بین آن‌ها دال بر خبر بودن آن می‌کند.

کلمه «مِن» در این آیه حرف جر است؛ پس قرینه ربط نشان از رابطه‌ای بین «مِن» و «خیرٌ» دارد و نیز قرینه تضام تأیید می‌کند که هرگاه «مِن» قبل از کلمه «خیرٌ» ذکر شد پس آن تفضیلی است؛ همچنین قرینه ادات مشخص می‌کند که «مِن» از حروفی است که بر سر اسم داخل می‌شود.

کلمه «ألف» در این آیه مانند «لیلهٔ» در آیه اول است و قرینه رتبه بر وجوب ذکر مجرور پس از حرف جر دلالت دارد و نیز رتبه به‌صورت محفوظ مشخص می‌کند که هر کدام از جار و مجرور چه جایگاهی دارند.

کلمه «شهر» نیز تمیز برای «ألف» است که به‌عنوان مضاف‌الیه برای این ترکیب است. اولین مورد از فهم آن با قرینه تضام است زیرا با قرینه تضام عدد به کلمه‌ای احتیاج دارد تا ابهام را از آن برطرف کند و نیز رابطه بین «ألف» و «شهر» نیز از نوع تضام مشخص می‌کند که «ألف» همیشه یک لفظ واحد است و دائماً مذکر است و

مضاف(حسن،۱۳۸۰: ٤/٥٠٠). و نیز علامت کسر دال بر مضاف‌الیه آن می‌کند و رتبه نیز بین مضاف و مضاف‌الیه مشخص‌کننده رابطه اضافی است.

قرینه / کلمه	اعراب	رتبه	صیغه	مطابقت	ربط	تضام	ادات	نغمه
لیلهٔ	✓	✓	✓			✓		
القدر	✓	✓	✓			✓		
خیرٌ	✓	✓	✓		✓	✓		
مِن		✓			✓	✓	✓	
ألف	✓	✓	✓		✓	✓	✓	
شهرٍ	✓	✓	✓		✓	✓		
جمع	٥	٦	٥	٠	٤	٦	٢	٠

جدول(۳) گستردگی قرائن لفظی در آیه سوم سوره قدر

﴿تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ﴾

«تَنَزل» مانند فعل «أنزل» در آیه اول است و با همان قرائن شناخته می‌شود. کلمه «ملائکه» در این آیه فاعل است؛ مهم‌ترین قرینه دلالت‌کننده بر فاعل اعراب است و رتبتاً نیز اسم مرفوع پس از فعل، فاعل است و انجام دهنده کار. از جهت صیغه نیز بر ساختار اسم است، قرینه مطابقت نیز بین فعل و فاعل مشخص می‌کند که «ملائکه» در

اینجا فاعل است، زیرا ساختار فعلی «تنزّل» مؤنث است و با تأنیث «ملائکه» همراه است و در آخر، تضام به‌عنوان قوی‌ترین قرینه نه‌تنها رابطه بین فعل و فاعل را مشخص می‌کند بلکه ذکر «ملائکه» را به‌عنوان انجام دهنده کار بازگو می‌کند.

«و» در این آیه حرف عطف است و کلمه «الرّوح» معطوف است و با قرینه اعراب که مطابقت با کلمه «ملائکه» دارد مشخص می‌شود که معطوف است و از دیدگاه رتبه نیز پس از حرف عطف آمده است و قرینه صیغه نیز بر عطف بودن آن دلالت دارد و عطف اسم با اسم صورت گرفته است و قرینه مطابقت که بیشترین ظهور را در این مورد دارد، زیرا کلمه «الرّوح» و «الملائکه» در اعراب، نوع، و تعین با یکدیگر مطابقت دارند و تضام نیز بیان می‌کند که پس از «و» نیاز به معطوف داریم و در آخر ادات است که «و» را به‌عنوان حرف عطف می‌داند.

«فی» در این آیه مانند آیه اول است و با قرائن مختلف مشخص می‌شود که حرف جر است و «ـها» که با قرینه ربط مشخص می‌شود که با «لیلة» ارتباط دارد و قرینه تضام نشان می‌دهد که «ـها» به «الرّوح» بازگشت ندارد زیرا این ربط باطل به حساب می‌آید و با قرائنی که گذشت مشخص می‌شود که این ترکیب جار و مجرور است.

«بـ» حرف جر است و از طریق ربط مشخص می‌شود که با «تنزّل» ارتباط دارد و نیز تضام مشخص می‌کند که «تنزّل» احتیاج به یک حرف دارد تا ابهام آن را برطرف کند یعنی: فرود می‌آید به چه وسیله‌ای؟ پس «بِإذن» ترکیب مجروری است که متعلق به «تنزّل» است.

«ربّ» نیز مانند «لیلة» مضاف‌الیه است و با همان قرائن مشخص می‌شود که «ربّ» و «إذن» ترکیب اضافی را تشکیل می‌دهند و کلمه «مِن» نیز حرف جر است. و «أمر» نیز

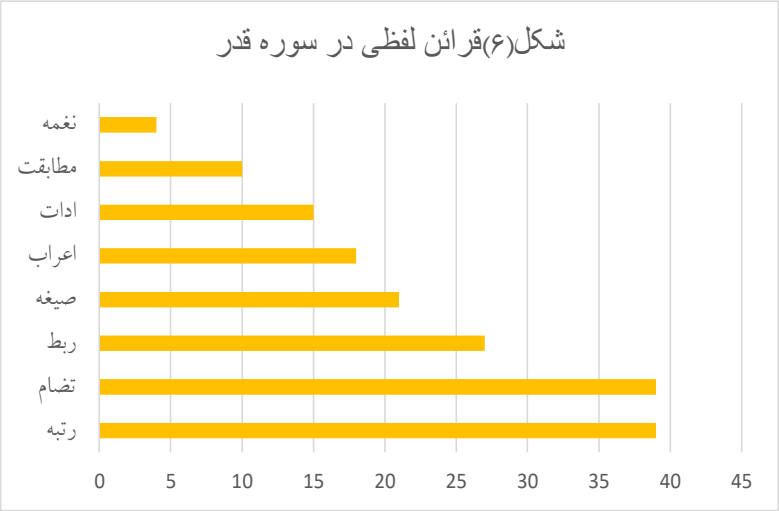
مضاف إليه است فقط قرینه تضام آن مشخص می‌کند که هرگاه «کلّ» ذکر شود وجوباً پس از آن مضاف‌إلیه باید ذکر شود.

قرینه / کلمه	اعراب	رتبه	صیغه	مطابقت	ربط	تضام	ادات	نغمه
تَنَزّل		✓	✓		✓	✓		
الملائکة	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	
و		✓				✓	✓	
الرّوح	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	
فیـ		✓			✓	✓	✓	
ـها		✓		✓	✓	✓		
بـ		✓			✓	✓	✓	
إذن	✓	✓	✓		✓	✓	✓	
ربّ	✓	✓	✓			✓		
ـهم		✓		✓	✓	✓		
مِن		✓			✓	✓	✓	
کلّ	✓	✓				✓		
أمر	✓	✓	✓		✓	✓		
جمع	٦	١٣	٦	٥	١٠	١٣	٧	٠

جدول(٥) گستردگی قرائن لفظی در آیه پنجم سوره قدر

قرینه	اعراب	رتبه	صیغه	مطابقت	ربط	تضام	ادات	نغمه
تعداد	۱۸	۳۹	۲۱	۱۰	۲۷	۳۹	۱۵	٤
درصد	٪۱۰	٪۲۳	٪۱۲	٪٦	٪۱٦	٪۲۳	٪۸	٪۲

جدول(٦) تعداد قرائن لفظی موجود در سوره قدر به درصد



همان‌طور که از شکل (٦) و جدول(٦) مشخص است تعداد قرائنی که می‌توان به کمک آن‌ها به ساختارهای صحیح نحوی دست‌یافت متنوع است پس، اعراب تنها راه شناخت کلمه و ساختار نحوی آن نیست بیشترین قرینه که مؤثر بر فهم ساختارهای نحوی است قرینه تضام و رتبه است؛ قرینه رتبه بیشترین اثرگذاری را در ساختارهای نحوی دارد زیرا همان‌طور که مشخص است کلمه ساختار از نظم و ترتیب خاصّی برخوردار است و هر مورد در یک ساختار در جایگاه اصلی خودش است و نیز تضام به‌عنوان بزرگ‌ترین قرینه در تمام عرصه‌های نحوی وجود دارد زیرا ذکر، حذف و روابط و چینش میان کلمات در حوزه تضام قرار دارد، تضام بازگوکننده رابطه هر کلمه

با خود و واژگان قبل و بعد است و نیز نشان‌دهنده وجود یک نقش برای یک ساختار در یک کلام است.

نتیجه

بر اساس نظریه همبستگی قرینه‌های تمام حسان بعد از بررسی سوره قدر مشخص‌شده که هرگز یک قرینه به‌تنهایی نمی‌تواند یک ساختار نحوی را اثبات کند و برای فهم دقیق ساختارهای نحوی نیازمند همبستگی قرائنی هستیم که اثرگذار بر ساختارهای نحوی است، طبق پژوهش حاضر بزرگ‌ترین قرینه لفظی موجود در سوره قدر قرائن رتبه و تضام بود و این به سبب آن است که هر کلمه و جمله که در کلام وجود دارد ناگریز جایگاه مخصوص خود را دارد و نسبت به متبوع خود و کلمات ماقبل و مابعد رتبه مخصوص خود را دارد و نیز تضام به‌عنوان بزرگ‌ترین قرینه لفظی موجود در سوره قدر در تمامی حروف، اسماء افعال وجود دارد زیرا موجودیت معنایی هر کلمه منوط به داشتن تضام در آن کلمه است زیرا پیوند و انسجام اصلی و رابط قوی در یک ساختار را تضام تعیین می‌کند و نیز در صورت وجود حذف در یک واژه یا ساختار تضام به‌عنوان قرینه لفظی بازگوکننده علت آن است؛ در مرحله بعد ربط قرار دارد و با یک نگاه کلی در سوره قدر و سه قرینه بزرگ در این سوره می‌توان فهمید که مهم‌ترین عامل برای فهم ساختار نحوی بحث ترابط و تلازم است و رتبه، تضام و ربط هر سه بر این مهم تأکید دارند. اعراب نیز به‌عنوان قرینه‌ای بر فهم ساختاری تأثیرگذار بود آنگاه که علامت موجود در متن وجود داشت و در صورت محلی و تقدیری بودن اعراب نیاز به دیگر قرائن داریم، صیغه نیز در سوره قدر فقط ساختارها را مورد بررسی قرار داده و برای اثبات فعل یا اسم بودن کلمه به آن نیاز داریم. ادات نیز در حوزه

حروف کاربرد دارد و هر حرف نشان از یک معنای ادات می‌دهد و مطابقت نیز در حوزه‌های تابع و متبوع برای اثبات بیشتر ساختارهایی مثل مبتدا و خبر، فعل و فاعل، موصوف و صفت و.... کاربرد دارد و نغمه نیز به‌عنوان قرینه منطوق بر اثبات معنایی ساختارهای نحوی جمله تأثیرگذار است. اما مهم‌ترین قرائن که نبود آن باعث ابطال می‌شود قرائن تضام و رتبه است چه اینکه این قرینه‌ها در هر ساختاری ورود پیدا می‌کند.

برای اثبات یک ساختار نحوی توسط قرائن لفظی که تمام حسان آن‌ها را ذکر کرده است نیاز به چینش منطقی و منظم دارد که خود در کتاب «اللغة العربیة معناها و مبناها» آن را ذکر کرده است یعنی در ابتدای امر اعراب که نقش اصلی مکتوب و منطوق است مورد بررسی قرار می‌گیرد و ساختار کلمه را مشخص می‌کند اما همان‌طور که هدف این پژوهش است مشخص شد که اعراب حتی در صورت ظهور دلیل کافی برای اثبات ساختار نیست و همبستگی قرائن لازم است در مرحله دوم به رتبه می‌رسیم که جایگاه را مورد بررسی قرار داد و در تمامی عرصه‌های سوره قدر ظهور پیدا کرد سپس مبنای اسم(صیغه) مورد بررسی قرار می‌گیرد و اسم و فعل و حرف بودن آن ثابت می‌شود پس از آن مطابقت است که در عرصه‌های مخصوصی کاربرد دارد پس از آن ربط قرار دارد که تابع‌ها و متبوع‌ها را مورد توجه قرار می‌دهد، در مرحله بعد تضام قرار دارد که اصلی‌ترین رکن موجود در سوره قدر بود و برای اثبات هر ساختاری ناگریز به آن محتاجیم و بعد از آن ادات که در حوزه حروف است و در آخر نغمه قرار دارد که در حوزه جمله است و فقط در مواردی خاص کاربرد دارد.

منابع

۱. أنیس، ابراهیم و دیگران، فرهنگ المعجم الوسیط، ج۲، ترجمه: محمد بندرریگی، چ٤، تهران: نشر اسلامی.(۱۳۹۲).

۲. أنصاری، بهاءالدین ابن‌هشام، مغنی اللبیب عن کتب الأعاریب، ج۲، چ۱، دمشق: دارالفکر.(۱۳۸٤).

۳. إبن عقیل، بهاءالدین عبدالله، شرح ابن عقیل، ج۳، ترجمه: سیدعلی حسینی، قم: دارالعلم.(۱۳۹۷).

٤. تفتازانی، مسعود بن عمر، مختصر المعانی، ج۱، ترجمه: حسن عرفان، چ۹، قم: هجرت.(۱۳۹۵).

۵. چامسکی، نوآم، ساخت‌های نحوی، مترجم: احمد سمیعی، چ۲، تهران: انتشارات خوارزمی.(۱۳۷٤).

٦. حسان، تمام، اللغة العربیة معناها و مبناها، مغرب: دارالبیضاء.(۱۹۹٤).

۷. ــــــــــ الخلاصه النحویه، چ۱، قاهره: عالم الکتب.(۲۰۰۰).

۸. حسن، عباس، النحو الوافی، تهران: نشر ناصرخسرو.(۱۳۸۰).

۹. حمیده، مصطفی، نظام جمله در زبان عربی، ترجمه: عدانان طهماسبی و دیگران، چ۱، تهران: جهاد دانشگاهی.(۱۳۹٤).

۱۰. درویش، محی‌الدین، إعراب القرآن الکریم و بیانه، ج۸ چ۲، قم ذوی القربی.(۱۳۹۳).

۱۱. رازی، محمدبن أبی بکر، مختار الصحاح، بیروت: دار الکتب العلمیه.(۱۹۹۰).

۱۲. سامرائی، فاضل صالح، معانی النحو، ج۱، چ۱، بیروت: موسسه التاریخ العربی.(١٤٣٤ق).

۱۳. شریف جرجانی، علی بن محمد، کتاب التعریفات، بیروت: مکتب لبنان. (۱۹۸۵).

١٤. عکاشه، محمود، درآمدی بر معناشناسی عربی، ترجمه: جواد اصغری و دیگران، چ۱، تهران: جهاد دانشگاهی. (١٣٩٦).

۱۵. لوراگی، سیلویا و کلودیا پارودی، کلیدواژه‌های نحو و نظریه‌های نحوی، ترجمه: محبوبه نادری و إیفاء شفائی، چ۱، تهران: نشر نویسه پارسی. (۱۳۹۷).

١٦. متقی‌زاده، عیسی، محاولة تمام حسان التجدیدیة فی اللغة العربیة معناها و مبناها دراسة نظریة تضافر القرائن، مجله پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه های علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، شماره۱۱، صص۱۰۸-۹۳. (۱۳۹۷).

۱۷. ــــــــــــــ دراسة المحاولات التیسیریة فی النحو العربی عند المحدثین، مجله اللغة العربیة و ادابها، شماره۱۱، صص١٢٤-١٠١. (۱۳۸۹).

۱۸. نجار، نادیه، التضام والتعاقب فی الفکر النحوی، مجله علوم اللغة، شماره٤، جلد۳، صص۱۷۳-۹۷. (۲۰۰۰)

۱۹. وینسون، مورتون، فلسفه چامسکی. ترجمه: أحمدرضا تقاء، چاپ۱، تهران: انتشارات نشرنو.(۱۳۹۸).